

بررسی فخریات امام علی (ع) در نهج البلاغه با تکیه بر مسئله فضای صدور

سید حیدر اشرف آل طه^۱

چکیده

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که چرا امام علی (ع) با وجود ذم و نکوهش خودستایی، گاهی در نهج البلاغه از خود تعریف و تمجید کرده است. در این پژوهش که با رویکرد توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری کتابخانه‌ای انجام پذیرفته، با بررسی و تحلیل فضای فکری، اجتماعی و سیاسی جامعه زمان صدور سخنان یادشده، این نتیجه به دست آمده است که این سخنان، نه تنها مصداق خودستایی مذموم نیست، بلکه ضرورتی ناگزیر بوده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که یکی از راه‌های آشکار پاسخ به این پرسش، بررسی فضای صدور سخنان امام (ع) است. اوضاع فکری و اعتقادی خاص جامعه اسلامی که از سویی، ناشی از منع نقل حدیث و محدودیت اهل بیت (ع) پس از وفات پیامبر اکرم (ص) است و از سوی دیگر، بر اثر تبلیغات شدید مخالفان و دشمنان علیه اهل بیت (ع) و به ویژه علیه شخص امام علی (ع) پدید آمده است، ضرورت معرفی خود، اهل بیت (ع)، گوشزد کردن هدایتگری آنان، اشاره به رابطه نزدیک خود با پیامبر اکرم (ص)، نیز دفاع از خویش در برابر حمله‌های شدید معاویه و برای نمونه اشاره به علم و دانایی خویشان را به وجود آورده است. همچنین ذکر شجاعت و پیشینه حضور در جنگ برای انگیزه بخشی به سپاهیان و تضعیف روحیه دشمن از دیگر مسائلی است که گفتن

چنین سخنانی را ضرورت بخشیده است.

کلیدواژه‌ها: فخریات امام علی (ع)، فضای صدور فخریات، نهج البلاغه، خودستایی
پسندیده.

مقدمه

یکی از شبهاتی که از گذشته پیرامون صحت انتساب نهج البلاغه به امام علی (ع) مطرح بوده، وجود تناقض در این کتاب است (ذهبی، ۱۳۸۲: ۳/ ۱۲۴)؛^۱ برای نمونه یکی از مصادیق این شبهه وجود سخنانی مانند «سلونی قبل أن تفقدونی» است که مدح نفس قلمداد شده و گفتن آن از سوی امام علی (ع) را بعید دانسته‌اند. بدین سان این مسئله مطرح شده است که اگر خودستایی در آموزه‌های دینی و در کلام امیرالمؤمنین (ع) نکوهیده شده؛ چرا در لابه‌لای نهج البلاغه عباراتی وجود دارد که به ظاهر و در نگاه اول به خودستایی نزدیک است و دیگر اینکه این سخنان موهم خودستایی با اخلاق و سیره معروف امام علی (ع)، که همواره متواضعانه با مردم رفتار می‌کرد و آنان را از تعریف و تمجید خود نهی می‌فرمود، چگونه قابل جمع است.

از این رو سؤالات اصلی این پژوهش به شرح ذیل است:

- کدام یک از سخنان امام (ع) در نهج البلاغه موهم فخر فروشی و خودستایی است؟

- امام علی (ع) چرا چنین سخنانی گفته‌اند؟

- این سخنان در چه فضای فکری و فرهنگی‌ای گفته شده است؟

- شناخت فضای صدور سخنان امام علی (ع) در نهج البلاغه چه تأثیری بر فهم

صحیح این سخنان دارد؟

در مقابل شبهه یادشده، این فرضیه مطرح می‌شود که فضای فکری و سیاسی جامعه در زمان حکومت امام علی (ع) و شرایط خاص حاکم بر آن و نیز فضای صدور نشان

۱. ذهبی (ت ۷۴۸ق) در کتاب خود ضمن انتساب نهج البلاغه به سید مرتضی علم‌الهدی بدون هیچ توضیحی این شبهه را ذکر می‌کند.

می‌دهد که ایراد این سخنان از سوی ایشان (ع) ضروری بوده و امام (ع) برای راهنمایی و هدایت مردم و دفع شبهات موجود، باید این سخنان را می‌فرموده و چنانچه چنین سخنانی گفته نمی‌شده، مشکلی اعتقادی و فرهنگی در جامعه باقی می‌مانده است. به عقیده نگارنده هرچند ممکن است بتوان پاسخ‌های مختلفی برای شبهه یادشده در نهج البلاغه ارائه کرد، بی‌شک شناخت اسباب و فضای صدور، یکی از بهترین گزینه‌هایی است که می‌تواند به طور علمی و دقیق به این شبهه پاسخ دهد و ضرورت گفتن این سخنان را به اثبات برساند.

پیشینه تحقیق

نتیجه جست‌وجوی انجام‌شده برای موضوع تعریف از خود براساس فضای صدور سخنان در نهج البلاغه، نشان‌دهنده آن است که اثر مستقل و مطابق با موضوعی در دسترس نیست؛ چنان‌که تنها دو مقاله در موضوع بررسی فخریات امام علی (ع) در نهج البلاغه دیده می‌شود. اولین اثر مقاله‌ای است از علی خضری با عنوان «نگرشی بر فخریات امام علی (ع) در نهج البلاغه» (اسباب و انگیزه‌ها)، (۱۳۹۷). در این مقاله بیشتر از نگاه ادبی و با ذکر پیشینه تفاخر در ادبیات عرب و بررسی زیبایی‌های ادبی فخریات امام علی (ع) در نهج البلاغه، نگرسته شده و نیز به زمینه‌های افتخارات امام (ع) در این کتاب اشاره شده و ذیل هفت عنوان، شامل: افتخار به شجاعت، زهد، علم و دانایی، نیکی و بخشش، سخنوری، ایمان خاندان خود به این موضوع پرداخت شده است.

دومین مقاله اثر مشترکی از الهام آقادوستی و مهدی مطیع به نام «تبیین افتخارات حضرت علی (ع) در نهج البلاغه و واکاوی چرایی آن‌ها»، (۱۳۹۸). نویسندگان این مقاله معتقدند که امام علی (ع) ملاک‌های تفاخرپیشین را از لحاظ محتوایی تغییر داده و با گسترش دایره تفاخر، ملاک‌های جدیدی برای آن معرفی کرده‌اند. این ملاک‌ها عبارت‌اند از: افتخار به خاندان، شجاعت، علم به اخبار آینده و ایمان. در این مقاله به‌رغم اشاره به برخی از اسباب صدور سخنان، اسباب و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی تفاخرات

امام علی (علیه السلام) تبیین نشده است. افزون بر این، وجود اقوال بلاغی به عنوان چرایی استفاده از تفاخر قلمداد شده و گفته شده است که عبارات افتخارآمیز در کلام بلیغ تجلی پیدا می‌کند. حال آنکه اگرچه تفاخر به خاندان و شجاعت و علم در کلام بلیغ استفاده شود، باز هم می‌تواند تفاخر نکوهیده‌ای باشد.

درباره سبب صدور و فضای صدور در نهج البلاغه نیز چندین پژوهش دیده می‌شود: مسعود امانلو یک بار به همراه ولی الله مهدوی فردر مقاله‌ای با عنوان «اسباب صدور خطبه‌های اعتقادی نهج البلاغه با تکیه بر تحلیل شرایط فکری - اعتقادی دوران خلافت امام علی (علیه السلام)» (۲۰۱۴م) و بار دیگر به همراه مهدی ایزدی در مقاله «توجه به سبب صدور به مثابه روشی برای نقد شروح نهج البلاغه» (۲۰۱۵م)، نقش سبب صدور در نقد و بررسی شروح مختلف نهج البلاغه را مورد بررسی قرار داده است. احد داوری چلقائی نیز در مقاله «فضای فرهنگی - اجتماعی صدور خطبه‌های نهج البلاغه» (۲۰۱۰م) یکی از فوائد اسباب صدور؛ یعنی حل تعارضات را مورد توجه قرار داده و کوشیده است با توجه به زمینه فضای فرهنگی جامعه در زمان حکومت امام علی (علیه السلام) به این مهم بپردازد. همچنین باقر ریاحی مهر و سید عیسی مسترحمی در مقاله‌ای با عنوان «نقش فضای صدور در فهم نهج البلاغه» (۲۰۱۵م)، اهمیت و ضرورت فهم سبب صدور در نهج البلاغه را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند.

ضرورت و اهمیت پژوهش

با توجه به پیشینه یادشده در این موضوع و به رغم وجود دو مقاله پژوهشی، عدم بررسی موشکافانه این مقوله از دیدگاه زمینه‌ها و اسباب صدور و نیز عدم تبیین دقیق چرایی آن، ضرورت انجام پژوهش حاضر را به اثبات می‌رساند. از این رو باید گفت که اهمیت و ضرورت پژوهش از چند جنبه قابل بررسی است: عدم استخراج زمینه‌های صدور سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این موضوع؛ ضرورت تحلیل این سخنان در نهج البلاغه؛ ضرورت پاسخ به شبهه مدح خود توسط امام علی (علیه السلام) و چهارم در دست نبودن یک پژوهش علمی

و کامل منطبق بر این مسئله.

۱. فخرفروشی و انواع آن در علم اخلاق

«فخر، تفاخر و تفخّر» در لغت به معنای تکبر و خود بزرگ بینی و فخرفروشی بر دیگران (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵ / ۴۹) و مباهات کردن انسان به سبب چیزهایی خارج از خود مانند مال و جاه است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۲۷). مفاخره در باب مفاعله به معنای فخرفروشی دوطرفه است؛ ولی تفاخر در باب تفاعل یک طرفه است. فخرفروشی در زبان فارسی نیز مترادف با نازش، لاف، مباهات کردن، نازیدن و به خود بالیدن آمده و به معنای مباهات و فخر کردن بعضی بر بعضی دیگر یا نازیدن همه آنان به مفاخر خویش ذکر شده است (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱ / ۷۵۷).

علمای علم اخلاق در تعریف معنای اصطلاحی فخرفروشی و افتخار گفته‌اند: مباهات کردن زبانی به سبب چیزی که آن را کمال خود توهم کند که بیشتر به مسائل خارج از خود مربوط و یکی از اقسام تکبر است (نراقی، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۴۵). در منبع دیگری چنین آمده: خودستایی عبارت از این است که آدمی در مقام اثبات کمال و نفی نقص خود برآید و از نتایج عجب است و قبح آن ظاهر و مُبیین است؛ زیرا هر کس حقیقت خود را بشناسد و به ناتوانی خود آگاه باشد، دیگر به مدح خود زبان نمی‌گشاید (نراقی، ۱۳۷۸: ۲۸۲-۲۸۳). در علم اخلاق نیز گفته شده است که فخرفروشی نتیجه تکبر و ریشه تکبر عجب است (غزالی، ۱۴۲۶: ۱۲۶۸).

از این رو می‌توان گفت که فخرفروشی بیشتر یک عمل زبانی است که ریشه درونی دارد. این رذیلت اخلاقی در نصوص دینی به شدت نکوهش شده است.

در قرآن کریم، این فعل ناپسند گاهی به صراحت و با به کارگیری ماده «فخر»: (نساء / ۳۶؛ هود / ۱۰؛ لقمان / ۱۸؛ حدید / ۲۰، ۲۳) و گاهی غیر صریح و ضمنی مورد ذم و نکوهش قرار گرفته است: (نجم / ۳۲؛ قصص / ۷۸؛ سبأ / ۳۵؛ زخرف / ۵۲؛ مریم / ۱۹؛ فصلت / ۴۱؛ تکوین / ۱-۲). این رذیلت اخلاقی در روایات (برای نمونه بنگرید به: کلینی، ۱۴۰۷: ۲ /

۳۲۸، باب الفخر والکبر؛ مجلسی، ۱۴۰۷: ۷۰ / ۲۸۱، باب العصیة والفخر) و نیز در نهج البلاغه به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است (خطبه ۳، ۹۹ دو بار؛ ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۹۲ چهار بار؛ ۲۱۶، ۲۲۱ سه بار؛ قصار ۳۹۸، ۴۵۴).^۱

اما این رذیلت اخلاقی همانند فضائل و رذائل اخلاقی دیگر ممکن است که در شرایطی نه تنها غیر مذموم، بلکه ممدوح شود (نراقی، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۴۵)؛ برای نمونه در روایات مربوط به تکبر که ریشه های مشترکی با تفاخر دارد، دستور داده شده که در مقابل انسان متکبر باید تکبر نشان داد (ورام، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۰۱) و در روایت دیگری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) این کار عین تواضع دانسته شده است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۲۹ / ۲۹۸) مفسران در تفسیر آیه ۱۴۶ سوره اعراف نیز گفته اند که تکبر در برابر متکبران نه تنها مذموم نیست و شامل تکبر به ناحق نمی شود، بلکه ممدوح و صدقه به شمار می آید (برای نمونه بنگرید به: فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۳۲۰؛ طباطبایی، ۱۴۷۰: ۸ / ۲۴۷).

تفاخر، چه مدح خود و چه مدح دیگران، نیز اگر به جا و همراه با تکبر و خودپسندی نباشد و برتری ها و کمالات را به خود منتسب نکند، بلکه آن را از طرف خدا بداند و یا در مسیر ترویج حق، عدالت و هدایت باشد، جایز و حتی ممدوح شمرده شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۸ / ۲۵۸-۲۷۱)؛ چنان که در قرآن کریم نیز سخنانی موهیم مدح نفس از برخی پیامبران نقل شده است (یوسف / ۵۵ و ۱۰۸؛ انعام / ۸۰).

برخی از مفسران نیز تصریح کرده اند؛ کسی که دارایی ها و توانایی های خود را از سوی خدا بداند و از باب «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (ضحی / ۱۱) به ذکر آن بپردازد، سخن او نه تنها مصداق تفاخر نخواهد بود، بلکه مصداق شکرگزاری است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۷۱)؛ چنان که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز نقل شده که فرمود: «أنا سید ولد آدم و لا فخر و أنا

۱. براساس نسخه صبحی صالح، ماده «فخر» پانزده بار در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کار رفته که در یازده مورد به صورت اسم (الفخر، المفاخره، فخرک، فخرها، فخر، مفتخر) و در چهار مورد به صورت فعل (افتخر، فخر، یتفاخرون، یفخرون) آمده است.

خاتم النبیین و امام المتقین و رسول رب العالمین» (صدوق، ۱۳۷۶: ۱۸۷). در روایات تاریخی نیز نقل شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جریان جنگ احد درباره راه رفتن با فخر و تبختر صحابی مجاهدی^۱ فرمودند: «خداوند این نوع راه رفتن را جز در این موقع دوست ندارد» (واقعی، ۱۴۰۹/۱: ۲۵۹). در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) از سه چیز به عنوان فخر مؤمن یاد شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۴/۸). امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز در سخنی فرمود: «ستایش بیش از شایستگی چابلوسی و کمتر از آنچه لازم است، درماندگی یا حسادت است» (حکمت ۳۴۷) و این بدان معناست که مدح و ستایش در حد اعتدال، کاری پسندیده و لازم است.

بنابراین برای تفاخر خود یا تعریف از خود نیز دو قسم مختلف می توان در نظر گرفت: تفاخر مذموم: در این نوع از تفاخر که در آیات و روایات بسیاری به آن اشاره شده، شخص بدون در نظر گرفتن شایستگی ها و فضائل واقعی و یا فراتر از استحقاق، با هدف تکبر یا چابلوسی و تملق برای منافع شخصی خود به مدح و ستایش خود یا دیگران اقدام می کند. این نوع از تفاخر بی شک جزو رذائل اخلاقی است و معمولاً قُبْح آن نزد بسیاری از مردم معروف و شناخته شده است.

تفاخر ممدوح: در این نوع از تفاخر که در تعدادی از آیات و روایات به آن اشاره شده، شخص موهبت و کمال خود را هدیه الهی می داند و با رعایت مسائل و شرایط خاصی و با هدف جلب رضای خداوند و هدایت، آن را برای مردم بازگویی کند. ابراز این نوع از تفاخر به وسیله کسانی که اعتدال را رعایت می کنند، می تواند بسیار مفید و ارزشمند و البته گاهی لازم و ضروری باشد.

در واقع، ذکر کمالات غیر واقعی و نیز ذکر کمالات واقعی با انگیزه مباهات و تفاخر از لحاظ اخلاقی مذموم و ناشایست است و هر دو فعل از لحاظ فعلی و فاعلی رذیلت به

۱. واقعی این شخص را ابودجانه می داند (واقعی، ۱۴۰۹/۱: ۲۵۹)؛ اما سید جعفر مرتضی با ارائه تحلیل و ادله ای این شخص را امام علی (علیه السلام) معرفی می کند (عاملی، ۱۴۲۶: ۷/۱۲۷).

شمار می‌آید؛ اما گاهی نیز شخص با انگیزه الهی کمالات خود را به مردم یادآوری می‌کند، تا از این راه آنان را به تحصیل آن کمال تشویق کند و یا راه تحصیل آن یا کمال دیگری را تبیین کند. در این صورت این فعل، هم از لحاظ فعلی و هم از لحاظ فاعلی حسن و نیکوست. از این رو، هرچند اولین نوع از تفاخر عمومیت و مبتلایان بیشتری دارد و تحقق نوع دوم صرفاً در شرایطی ویژه و برای افرادی خاص و اندک که شناخت کاملی به شرایط و حدود آن دارند، صورت می‌گیرد، نه تنها نباید وجود آن را انکار کرد، بلکه با توجه به اهداف و شیوه‌ها باید تمایز و تباینی میان این دو قسم در نظر گرفت.

اگرچه با توجه به تعریف و انواع فخر فروشی به روشنی مشخص شد که ذکرتوانایی‌های خود به عنوان نعمتی خداداد به علت دوری از عجب و تکبر، نه تنها مصداق خودستایی مذموم نیست، بلکه گاهی با رعایت شرایط و مقدمات، لازم و ضروری به نظر می‌رسد، بیان تفصیلی این موارد و اثبات ممدوح بودن این نوع از فخریات بررسی علمی و پژوهشی دقیقی می‌طلبد.

۲. فضای صدور سخنان موهم فخر فروشی در نهج البلاغه

سبب صدور، یکی از شاخه‌های مهم علوم حدیث و به مثابه علم اسباب نزول برای آیات قرآن کریم است (حنفی دمشقی، ۱۳۲۹: ۳). در این علم، مسئله یا اتفاقی که به طور خاص به صدور حدیث از معصوم انجامیده و نیز فضا یا شرایط خاص فکری، اجتماعی و سیاسی‌ای که به طور عام باعث صدور این سخن از سوی امام معصوم شده است، بیان و مورد بررسی قرار می‌گیرد (داوری چلقائی، ۱۳۸۹: ۹۱-۹۲).

برخی از فواید شناخت سبب صدور حدیث عبارت‌اند از: فهم سبب و فلسفه سخن، تخصیص عام و تقیید مطلق، رفع ابهام و تبیین مجمل و رفع اختلاف و حل تعارض بدوی (سیوطی، ۱۹۸۴: ۹-۱۷؛ اسعد، ۲۰۰۱: ۳۲-۸۵). همان گونه که گفته‌اند علم به سبب، علم به مستب را در پی خواهد داشت (عتر، ۱۹۸۸: ۳۳۴)، از نظر علوم حدیث یکی از راه‌های حل برخی از معضلات و اشکالات بدوی در روایات و در نتیجه در

نهج البلاغه جست و جو و بررسی سبب صدور کلام امام علی (علیه السلام) در سخنان مورد پژوهش است.

بررسی اسباب صدور سخنان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه و نیز بررسی سیره گفتاری و عملی امام نشان می دهد، سخنانی که جزو فخریات ایشان به شمار آمده، در فضا و شرایطی خاص ایراد شده که گاهی به علت فراموشی جایگاه و مقام اهل بیت (علیهم السلام) که خود یکی از ایشان بوده، صورت گرفته است؛ یعنی اهل بیتی که تبعیت از آنان عین هدایت و پیروی از غیر ایشان ضلالت و گمراهی است. همچنین گاهی نیز سبب صدور، دفاع از خود در برابر حمله های تبلیغاتی شدید از سوی دشمنان بوده که افزون بر تخریب شخصیتی ایشان، شبهات متعددی میان مردم و حتی یاران او به وجود آورده بود. برخی از این نوع سخنان نیز برای انگیزه بخشی به سپاهیان خود و یا تضعیف روحیه دشمنان ایراد شده است.

۲-۱. فراموشی جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) در زمان خلفا

اهل بیت (علیهم السلام) و به ویژه امام علی (علیه السلام) که خداوند در قرآن به عصمت و طهارت آنان شهادت داده و مردم را به تبعیت از ایشان فراخوانده (برای نمونه بنگرید به: احزاب / ۳۳؛ توبه / ۱۱۹) از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز با سفارش و تأکید فراوان به عنوان خلیفه، مفسر و مبین و مجری احکام قرآن و سنت پس از خود معرفی شده اند، (برای نمونه بنگرید به: مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳ / ۲۴-۱۶۷ باب فضائل اهل البيت والنص علیهم)، اما به گواهی تاریخ، ایشان پس از وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به اجبار گوشه نشین و منزوی شده و فعالیت های مختلف دینی، اجتماعی و سیاسی آنان به شدت محدود شده و مردم از ارتباط با ایشان و بهره گیری از تعالیم و معارفشان محروم شدند (عسکری، ۱۳۸۲: ۲ / درس ۳۱). خلفا پس از وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با وجود اقرار به توانمندی های امام علی (علیه السلام) در مسائل مختلف به عمد و تا آنجا که امکان داشت، از ایشان در مسائل مختلف استفاده نمی کردند (عاملی، ۱۴۳۰: ۱۱ / ۱۱۱-۱۱۲). یکی از پژوهشگران معاصر شیعه درباره سبب منع نقل حدیث

می نویسد: بیشتر نویسندگان شیعه معتقدند که یکی از عوامل منع حدیث، جلوگیری از شرفضایل امام علی علیه السلام بوده است (شهرستانی، ۱۴۳۰: ۶۷)؛ چراکه در احادیث پیامبر درباره اهل بیت علیهم السلام برتری و شایستگی آنان برای خلافت بیان شده بود و این با منافع حکومت بنی امیه در تضاد بود. این مسئله به عنوان یک واقعیت تاریخی در پژوهش های مختلف مورد بررسی و اثبات قرار گرفته است (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: عاملی، ۱۴۲۶: ۱؛ معارف، ۱۳۷۷: ۶۷-۹۴).

در نتیجه این محدودیت ها و محرومیت ها، مردم و جامعه اسلامی تا زمان حکومت امام علی علیه السلام نسبت به نقش و جایگاه واقعی اهل بیت علیهم السلام ناآگاه بوده و اهمیت خاصی برای آن قائل نبودند؛ حتی بسیاری از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برخی از یاران نزدیک به امام علی علیه السلام از فضائل و جایگاه اهل بیت علیهم السلام در عالم هستی، چنان که باید و شاید، اطلاع نداشتند و از نقش محوری اهل بیت علیهم السلام در سعادت دنیوی و اخروی خود غافل بودند. از این رو، یکی از نیازهای ضروری و مبرم اعتقادی و اخلاقی جامعه، آگاه سازی مردم و تبیین مقام علمی، دینی و اجتماعی اهل بیت علیهم السلام و زمینه سازی برای حضور و نقش آفرینی آنان در جامعه اسلامی بود تا جامعه در مسیر نجات و رستگاری قرار گرفته و تمدن اصیل اسلامی دوباره بازسازی و احیا شود.

شخص امام علی علیه السلام نیز در سخنان خود بارها و به اشکال مختلف، به دوری اهل بیت علیهم السلام از جایگاه واقعی خود و در نتیجه انحراف دین پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره کردند. به غیر از خطبه شقشقیه (خطبه ۳) که از مهم ترین و مشهورترین سخنان ایشان در این موضوع است، می توان به مواردی همچون: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِیْ أَيْدِی الْأَشْرَارِ یُعْمَلُ فِیْهِ بِالْهَوَى وَ تُظَلَبُ بِهِ الدُّنْيَا» (نامه ۵۳) و نیز «ولبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً» (خطبه ۱۰۸) اشاره کرد که به تصریح شارحان و مفسران نهج البلاغه منظور از آن جامعه پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است (برای نمونه بنگرید به: مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۰/۴۹۵؛ جحاف، ۱۳۸۰: ۹۸). در خطبه ۱۵۰ نیز ضمن اشاره به وفات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اوصاف کسانی که پس از وفات وی به جاهلیت بازگشته و راه باطل را در پیش

گرفتند، آمده است: «وَصَلُّوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ ...». شارحان نهج البلاغه مقصود از «الرحم» و «السبب» را اهل بیت (علیهم السلام) دانسته اند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۹/ ۳۱۳؛ شوشتری، ۱۹۹۷: ۳/ ۵۲۲) که مخالفان آنان با ترک او امر الهی درباره ایشان و عمل نکردن به وصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دوباره به جاهلیت بازگشته و گمراه شدند.

از این رو، ضروری به نظر می‌رسد که یکی از اولین اقدامات امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از حاکمیتشان بازایی نقش اعتقادی، اخلاقی و سیاسی اهل بیت (علیهم السلام) در جامعه اسلامی باشد. ایشان ضمن اقدامات عملی برای این مسئله، در سخنان خود به جایگاه و فضائل اهل بیت (علیهم السلام) از جنبه‌های مختلف اشاره کرده و با تأکید و تکرار کوشیدند که این مهم را در جامعه تثبیت کنند، (برای نمونه بنگرید به: خطبه‌های ۲، ۴، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۳۳، ۲۳۹).

اما با توجه به اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود از اهل بیت پیامبر بود که پس از ایشان مظلوم واقع شده و از جایگاه خود دور شده بودند، لازم بود که ضمن تبیین مناقب و جایگاه رفیع اهل بیت (علیهم السلام) از خود نیز نام ببرد. درواقع، بخشی از سخنان ایشان در نهج البلاغه که موهم فخرآمیز بودن است، به همین امر اختصاص دارد که به مردم یادآوری کند که وی یکی از اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. گاهی ایشان در سخنان خود با ضمیر متکلم مع‌الغیر (نحن ونا) و گاهی با ضمیر متکلم وحده (أنا وی) و البته با هدف هدایت و راهنمایی مردم به سوی سعادت دنیوی و اخروی، ضمن یادآوری فضائل و نقش اهل بیت، مردم را به تبعیت از آنان فرامی‌خواند تا هم جایگاه الهی خود و اهل بیت را به مردم بشناساند و هم مقدمات پیروی مردم از ایشان را فراهم سازد. از این رو، چنان‌که خواهیم دید، این نوع از سخنان مبنا و شاخصی جز دعوت مردم به دین و ایمان و اصلاح دنیا و آخرت آنان ندارد.

۲-۱-۱. اهل بیت (علیهم السلام)، وارثان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

امام علی (علیه السلام) در برخی از خطبه‌های خود ضمن اشاره به صفات و خصائص

اهل بیت علیهم السلام به تبیین منزلت ایشان در نظام اندیشه اسلامی و نقش و حقوق آنان در جامعه اسلامی اشاره می‌کند. وی در بخشی از سخنان خود پس از ذکر صفات پیامبران الهی و اشاره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان بهترین فرستاده الهی، به ذکر فضائل و جایگاه اهل بیت علیهم السلام می‌پردازد و فضائل ایشان را جزئی از فضائل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برمی‌شمارد، تا این حقیقت را بیان کند که آنان بهترین خاندان بشریت و متصف به صفات پیامبران‌اند و از جایگاهی مانند آنان برخوردارند؛ چراکه ثمره همان درخت‌اند (خطبه ۹۴)، آنان درخت پیامبری و فرودگاه رسالت و جایگاه آمدو شد فرشتگان و معدن‌های علم و دانش و سرچشمه حکمت‌اند (خطبه ۱۰۹) و آنان جایگاه راز و علوم ناگفتنی و نهانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین پشتیبان و نگهبان فرمان‌های او و اساس دین و ستون‌های استوار یقین‌اند (خطبه ۲). امام در جای دیگری اهل بیت را به ستارگان زمین تشبیه کرده که مایه هدایت بشریت‌اند (خطبه ۱۰۰). وی تأکید می‌کند که هدایت و پیشرفت بشریت فقط با تبعیت از اهل بیت علیهم السلام میسر می‌شود و تبعیت از غیر آنان خطاست (خطبه ۴، ۱۵۲)؛ چراکه اهل بیت زبان گویای راستی‌اند و اصولاً در تبعیت و پیروی از آنان گمراهی معنا نخواهد داشت (خطبه ۸۷).

امام علی علیه السلام در سال ۳۶ هجری و پس از فتح بصره و کشته شدن طلحه و زبیر (طبری، ۱۹۶۷: ۶ / ۵۰۷) به همین شیوه با ضمیر متصل مع‌الغیر، خود و اهل بیت را مایه هدایت و رشد جامعه معرفی کرده و فرمود: «بَنَّا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ وَ تَسَنَّمْتُمْ دُرُوءَ الْعُلَيَّاءِ» (خطبه ۴). ایشان با ایراد این خطبه علت وقوع جنگ جمل را چنین شرح می‌دهد: شما به وسیله پیامبر و خاندان او از تاریکی‌های جهل نجات یافتید؛ پس چگونه است که نصایح ما را نشنیدید؟ گروهی خیانت کرده و بیعت شکنی کردند و پرچم جنگ برافراشته و تعداد زیادی از مسلمانان را به کشتن دادند. از آنجا که ایشان در این سخنان خاندان خود را عامل نجات مردم دانسته و بدان مباحثات کرده، می‌توان علت بیان این سخنان را ذکر فضیلت خاندان خود و نصیحت مردم در پذیرش دعوت حق و بیان عاقبت سرپیچی از آن دانست (آقادوستی و مطیع، ۱۳۹۸: ۸۷). در خطبه ۱۴۴ نیز با تکرار

همین مفهوم و با تقدّم ضمیر که به حصر اشاره دارد، می‌فرماید: «بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى» و بدین سان براین نکته تأکید می‌کند که کسی غیر از امامان از اهل بیت (علیهم السلام) که خود نیز از ایشان است، شایستگی امامت و رهبری جامعه اسلامی را ندارد.

در جای دیگری تأکید می‌کند که او تبلیغ رسالت‌ها، وفا به پیمان‌ها و تفسیر کلمات خداوند را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آموزش دیده (خویی، ۱۴۰۰: ۸/ ۱۱۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۵/ ۱۹۸) و سپس از اهل بیت سخن به میان می‌آورد که «وَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ». (خطبه ۱۲۰). در ادامه نیز به ضرورت تبعیت محض از اهل بیت (علیهم السلام) می‌پردازد تا به طور ضمنی مردم را به تبعیت از فرمان خود فراخواند. ایشان در سخنی دیگر تصریح می‌کند که آنان علاوه بر اینکه اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و نزدیک‌ترین افراد به ایشان‌اند، مخزن اسرار و وارثان علم او نیز هستند: «نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا» (خطبه ۱۵۴).

به این ترتیب، ایشان در ذکر فضائل اهل بیت (علیهم السلام) در برخی از خطبه‌ها از ضمیر متکلم مع‌الغیر استفاده کرده تا برای مخاطبان خود یادآوری کند که او یکی از ایشان است که خداوند متعال و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آنان اشاره کرده و مردم را به تبعیت از آنان فرمان داده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد که ضمائر منفصل و متصل (نحن ونا) برای یافتن سخنان مربوط به این بخش مناسب باشد.

۲-۲. انزوای صحابی راستین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

امام علی (علیه السلام) علاوه بر اینکه از اهل بیت (علیهم السلام) بود، در تمام مراحل زندگی خود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را یاری و همراهی کرد. وی در دامان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرورش یافت و در تمام صحنه‌های دفاع از اسلام و تبلیغ رسالت همراه ایشان بود. او نزدیک‌ترین شخص به پیامبر و آگاه‌ترین و مقیدترین فرد به سنت ایشان بود. افزون بر این، به شهادت تاریخ، امام علی (علیه السلام) اولین کسی بود که به رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و با او نماز خواند

(طبری، ۱۹۶۷: ۳۱۰/۲؛ ابن عبد البر، ۱۹۹۲: ۳/۱۰۹۰). او تنها کسی بود که در اولین اعلان رسمی دعوت علنی پیامبر اسلام ﷺ یاری خود را به پیامبر اعلام کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۲/۳۲۲-۳۲۰؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲/۶۲-۶۳). پیامبر اکرم ﷺ نیز بارها در مناسبت‌های مختلف به مقام و جایگاه امام علی علیه السلام نزد خود و خداوند متعال اشاره کرده است (حر عاملی، ۱۴۲۵: ۳/۳-۲۱۵).

اما چنان‌که گذشت، پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ این قرابت نادیده گرفته شد و ایشان ۲۵ سال خانه‌نشین شد؛ از این رو، ضروری بود که پس از حکومت به این قرابت و رابطه نزدیک خود با پیامبر اکرم ﷺ اشاره کرده و به این شیوه خود را معرفی کند. امام علی علیه السلام در این نوع از سخنان، خود را مقرب‌ترین شخص به پیامبر اکرم ﷺ معرفی کرده که از کودکی همراه ایشان بوده و نزدیک‌ترین شخص به پیامبر و آگاه‌ترین، مقیدترین و پایبندترین شخص به سنت اوست. البته ایشان تمام این ویژگی‌های اخلاقی و کمالات را موهون پیامبر ﷺ و مکتب او می‌داند (برای نمونه بنگرید به: خطبه‌های ۳۷، ۱۳۱، ۱۹۲، ۱۹۷).

ایشان در خطبه ۱۹۷ می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنِّي لَمْ أُزِدْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ...». «مُسْتَحْفَظٌ» به فتح فا اسم مفعول از «حفظ» در باب استفعال است؛ یعنی کسانی که پیامبر ﷺ آنان را امانت‌دار اسرار خود دانسته و ایشان نیز در حفظ اسرار کوشا بودند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷/۴۴۲؛ موسوی، ۱۴۱۴: ۲۰۹) به کاربردن این لفظ چه بسا کنایه از آن است که سنت، اقوال و تفکر پیامبر ﷺ پس از وفات ایشان منحرف شده و به دست ناهلان افتاده و در آن زمان صرفاً یاران خاص و امانت‌دار ایشان از آن اطلاع داشته‌اند. امام علی علیه السلام در این سخن یادآور می‌شود که هرگز با پیامبر مخالفت نکرده و در سخت‌ترین حالات یار و یاور ایشان بوده است.

در خطبه ۱۳۱ در مقام بیان انگیزه خود از قبول حکومت، خدا را شاهد سخنان خود قرار می‌دهد که قبول این مسئولیت برای به دست آوردن سلطنت و مقام و رسیدن به متاع پست دنیوی نیست. سپس در مقام استدلال و گواهی صدق ادعای خود، با شاهد

قراردادن خداوند می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَ سَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالصَّلَاةِ» (خطبه ۱۳۱) تا به مخاطبان خود بفهماند که وی اولین کسی بوده که به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آورده و در همه مقاطع و سخت‌ترین زمان‌ها با ایشان بوده و در راه پیامبر استقامت کرده و اکنون نیز با همان انگیزه حکومت را پذیرفته و هدفی جز احیا و اقامه دین، هدایت مردم و یاری مظلومان ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۴۲۱/۵) و از این رو دلیلی ندارد که اکنون برای حکومتی که از نظراو از یک کفش پاره نیز بی‌ارزش‌تر است (خطبه ۳۳)، از پیامبر اکرم ﷺ و سنتش روی برگرداند. ایشان در یکی دیگر از سخنان خود، به همین سبک و شیوه با اشاره به سبقت خویش در ایمان و تقدم در پذیرش اسلام، خود را پایبندترین شخص به سنت پیامبر اکرم ﷺ معرفی می‌کند و در مقام دفاع از خود در برابر تهمت دروغ‌گویی ضمن انکار می‌فرماید: «أَتَرَانِي أَكْذَبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاللَّهِ لَا أَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلُ مَنْ كَذَّبَ عَلَيْهِ» (خطبه ۳۷). یکی از مترجمان نهج البلاغه این سخن را به زیبایی چنین ترجمه کرده است: «مگر باور کردنی است که من برسول خدا که نخستین تصدیق‌کننده اویم، دروغ بندم» (معادیخواه، ۱۳۷۹: ۵۲).

یکی دیگر از سخنانی که ممکن است موهم خودستایی باشد، فرازی از خطبه قاصعه است که امام علی (ع) به شجاعت خود در دوران جوانی و به خاک افکندن بزرگان عرب اشاره کرده و با سخنی افتخارآمیزی می‌فرماید: «أَنَا وَصَعْتُ فِي الصَّعْرِ بِكَلاَئِلِ الْعَرَبِ وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونٍ رَبِيعَةً وَ مُصْرَ» (خطبه ۱۹۲)؛ اما بررسی سبب صدور این توهم را برطرف می‌کند. مفسران نهج البلاغه گفته‌اند که این خطبه برای حل و فصل فتنه‌ها و آشوب‌های ناشی از تعصبات قبیله‌ای در کوفه ایراد شده (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲: ۴/۲۳۳-۲۳۴) و موضوع اصلی آن نکوهش تعصبات و ذم خودپسندی و نهی از تکبر و اخلاق جاهلی است. گذشته از این، سیاق کلام نشان می‌دهد که ایشان در پی بیان این مهم است که وی از طرف خداوند متعال مأموریت یافته که با منحرفان و مفسدان مبارزه نماید: «أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ التَّكْثِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ...» (خطبه ۱۹۲) و در این مبارزه، ثابت قدم و استوار است و با تمام توان خود در این راه ایستاده است و تا آخرین نفس با

مخالفان مبارزه خواهد کرد. سپس برای تضعیف دل مخالفان، همچنین تقویت روحیه موافقان خود (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲: ۴/ ۵۲۶) و اثبات قاطعیت و عزم و پایداری خویش در این مبارزه، به سوابق درخشان خود در شجاعت اشاره می‌کند که «أَنَا وَضَعْتُ فِي الصِّغَرِ بِكَلِّ الْغَرَبِ...». افزون بر این از شخصی که عالم به علم الکتاب بود (حسکانی، ۱۴۱۱: ۱/ ۳۹۶؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۲۲۹) و تفسیر و تأویل تمام آیات قرآن کریم را از زبان رسول الله ﷺ شنیده و بدون فراموشی به دل سپرده (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۶۴) بعید است که آیه «اتَّأَمَّرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره / ۴۴) را در مقامی فراموش کند و به آن عمل نکند.

در این بخش از سخنان، گویا امام علی علیه السلام می‌خواهد به مخاطبان خود اطمینان دهد که وی آگاه، پیرو و مدافع سرسخت پیامبر اکرم ﷺ و سنت اوست و به کسانی که احتمالاً اهل بیت علیهم السلام را نشناخته یا نسبت به جایگاه و فضائل آن‌ها بی‌اعتنا بوده؛ اما ادعای دفاع از سنت پیامبر اکرم ﷺ داشته‌اند، اعلام کند که وی از همه صحابه به پیامبر نزدیک‌تر بوده و بیشتر از همه، سنت پیامبر را می‌شناسد؛ از این رو برای احیای سنت، راهی جز پیروی از علی علیه السلام نیست. ضماین متکلم وحده، چه از نوع متصل و چه از منفصل (ی و أنا)، نشانه‌های مناسبی برای دستیابی به چنین سخنانی است.

۳-۲. هجمه‌های تبلیغاتی شدید دشمنان

اما علاوه بر فراموشی و اهمال فضائل و جایگاه امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و نیز منع نقل روایات در این زمینه، پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ اهل بیت و به‌ویژه امام علی علیه السلام به صورتی خاص و ویژه‌ای در معرض تخریب و هجوم تبلیغاتی قرار گرفتند. این تخریب تا آنجا پیش رفت که حتی پاک پیامبر اکرم ﷺ را نیز بی‌نصیب نگذاشته و او را فردی عادی و گاهی ناآشنا به مسائل روز و دنیا معرفی کرد؛ چنان‌که آثار آن هنوز هم در جوامع حدیثی اهل سنت دیده می‌شود (عسکری، ۱۳۸۲: ۱/ درس ۷، ۱۰، ۱۴، ۲۴).

معاویه با طرح اتهامات مختلف و جعل روایات متعدد علیه امام علی علیه السلام و الزام سب

و لعن ایشان بر منبر، تبلیغات گسترده‌ای برای تخریب چهره امام علی (علیه السلام) به راه انداخت. او برای متنفر ساختن مردم از امیرمؤمنان (علیه السلام) از هیچ کاری دریغ نکرد و اموال فراوانی را در این راه بذل و بخشش کرد. فشارهای معاویه بر یاران امام علی (علیه السلام) به قدری بود که کسی جرئت نداشت، فرزندش را علی بنامد یا روایتی درباره فضائل ایشان بازگو کند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۴ / ۶۴-۷۳، ۵۶-۶۳؛ برای آگاهی بیشتر بنگرید به: جمشیدی‌ها و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۹-۳۷) ابن ابی الحدید می‌نویسد: «تعدادی از بنی امیه به معاویه گفتند: توبه آنچه می‌خواستی رسیدی؛ چرا لعن او (حضرت علی (علیه السلام)) را رها نمی‌کنی. معاویه گفت: به خدا قسم از این کار دست نمی‌کشم تا کودکان (بر بدگویی و لعن بر امیرالمؤمنین (علیه السلام)) تربیت شوند و بزرگان پیر شوند و دیگر یادکننده‌ای باقی نماند که یاد او را زنده نگاه دارد» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۴ / ۵۷).

این هجمه‌های وسیع و شدید تبلیغاتی مخالفان و به‌ویژه معاویه بن ابی سفیان چنان بود که بسیاری از مردم شناخت درستی از جایگاه ایمانی، علمی و اخلاقی ایشان نداشته و او را به ترس، فرار از مرگ، ناآگاهی به امور جنگ و ... متهم می‌کردند. معاویه به مردم شام چنین القا کرده بود که علی و یارانش نماز نمی‌خوانند و علی با حمایت یاران خود، خلیفه آن‌ها را کشته است (طبری، ۱۹۶۷: ۵ / ۴۳). امام علی (علیه السلام) در یکی از نامه‌های خود به معاویه پس از بیان دلیل برتری و فداکاری خویش و خاندانش بر دیگران، از مردم روزگار اظهار شگفتی می‌کند که چگونه او و خاندانش با این همه فضیلت و منقبت در ردیف کسانی قرار می‌گیرند که هیچ سابقه‌ای در اسلام نداشته‌اند (نامه ۹).

بدین سان ضروری به نظر می‌رسد که امیرمؤمنان (علیه السلام) به عنوان امام و حاکمی عادل که تبعیت و پیروی مردم از وی یکی از لوازم و ضروریات برپایی حکومت اسلامی و برقراری عدالت اجتماعی است، با رفع و دفع شبهات غیرصحیح و مغرضانه از خود و جلب اعتماد مردم، آنان را به پیروی از خویش فراخواند.

بخشی از سخنان متضمن معرفی خود در نهج البلاغه، ناظر به دفاع از خویش در برابر هجمه‌های تبلیغاتی دشمنان به‌ویژه معاویه و بنی امیه است. امام علی (علیه السلام) در سخنان

خود به بعضی از این هججه‌ها و آثار آن اشاره کرده و گاه با ناراحتی و گله پاسخی به آن داده؛ چنان‌که ایشان در خطبه ۷۱ در پاسخ به اتهام دروغ‌گویی چنین فرموده است: «ای عراقیان! ... شنیده‌ام که می‌گویید: علی دروغ می‌گوید! خدای تعالی شما را بکشد! من بر چه کس دروغ می‌بندم؟ برخداوند که نخستین ایمان آورنده به او بوده‌ام؟ یا بر پیامبرش که من نخستین کس‌ام که او را تصدیق کرد؟» (موسوی گرمارودی، ۱۳۹۴: ۲۱۹). در این خطبه به صراحت از نسبت دروغ‌گویی خویش نزد مردم پرده برمی‌دارد و با ذکر پیشینه ایمانی خود، این شبهه را برطرف می‌کند. در خطبه ۷۱ نیز با ناراحتی و گله بسیار، در برابر تهمت دروغ علیه خود موضع می‌گیرد و با سخنانی می‌کوشد که این شبهه را رفع کند. در سخنی دیگر که به گفته سیدرضی قبل از جنگ جمل ایراد شده، به دو تهمت (ضعف و ترس) اشاره می‌کند و قاطعانه به آن پاسخ می‌دهد (خطبه ۳۳). شیخ مفید از تهمت‌های (تغییر و خیانت) در خطبه پیش‌گفته یاد می‌کند (مفید، ۲۰۰۸: ۱ / ۲۴۸) و سپس ضمن اشاره به منشأ این شبهه‌ها و تهمت‌ها می‌فرماید: «مَا لِي وَلِقَرِيْشٍ وَاللّٰه لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِيْنَ وَلَا قَاتَلْتَهُمْ مُّفْتُوْنِيْنَ» (خطبه ۳۳). این گله و شکایت از تهمت‌ها و توطئه‌های بنی‌امیه در دیگر سخنان نهج البلاغه نیز دیده می‌شود (برای نمونه بنگرید به: خطبه ۷۵، ۷۷، ۸۷، ۹۳، ۱۰۵، ۱۵۸، ۱۶۶).

از این رو، می‌بینیم که ایشان در سخنان متعددی به ایمان و بصیرت و یقین خود، به طور خاص و ویژه‌ای اشاره می‌کند (برای نمونه: خطبه ۱۰، ۲۲، ۹۶، ۱۹۷) تا هم پاسخ شبهات دشمنان را بدهد و هم اعتماد و توجه پیروان خود را جلب کند، اما به نظر می‌رسد که در این هجوم تبلیغاتی علاوه بر ایمان و پیشینه امام علیه السلام، علم و دانایی ایشان نیز به گونه‌ای خاص و ویژه مورد حمله قرار می‌گیرد.

۲-۳-۱. انکار علم و دانایی علی علیه السلام

یکی از مشهورترین سخنان امام علی علیه السلام که در نهج البلاغه (خطبه ۹۳، ۱۸۹) و برخی دیگر از منابع روایی و تاریخی (برای نمونه بنگرید به: صفار، ۱۴۰۴: ۱ / ۲۶۶-۲۹۹؛ صدوق،

۱۳۷۶: ۱۳۳-۳۴۱؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۳۹۹) ذکر شده و شائبه تعریف از خود دارد، سخن «سلونی قبل أن تفقدونی» است (عاملی، ۱۳۶۱: ۳۰). امیرمؤمنان (علیه السلام) در این سخن که بنا بر نقل شیخ طوسی بارها از جانب ایشان گفته شده (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۸) می فرماید که دانشی بی پایان دارد، عالم به همه علوم است و جواب همه سؤال ها را می داند. از این رو، از مردم می خواهد که سؤالات خود را از وی بپرسند.

در مقام بیان انگیزه ایشان از این سخن باید گفت: چنان که در خطبه ۲۷ نیز آمده است، منبع و مصدر این شبهه افکنی ها قریش است. از سویی، بنی امیه می کوشید با تشویق و تهدید و نیز تبلیغ علیه ایشان مردم را از اطرافش متفرق کرده و به نافرمانی از ایشان جری سازد و از سوی دیگر، امام علی (علیه السلام) با سخنانی مانند سخن یاد شده علاوه بر دفع شبهه ناآگاهی خود از مسائل مختلف، مردم را به اهتمام به علوم و معارف اسلامی دعوت می کرد و در نتیجه آموزش و پرورش علمی و معنوی آن ها را سامان می داد. افزون بر این چنان که واضح است، در این سخنان تعریف و تمجیدی از خود وجود ندارد که بر خودستایی حمل شود؛ بلکه سخن از علم، معنویت و کمالات اخلاقی است.

از این رو، می بینیم که امام علی (علیه السلام) در مقامی دیگر، ضمن اعلام میزان و وسعت علم و آگاهی خود از علوم مختلف برای اینکه مردم نسبت به ایشان دچار غلو و گزافه گوئی نشوند و او را برتر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ندانند، از کشف برخی از اسرار خودداری می کند (خطبه ۱۷۵). درواقع، اگر شخصی قصد خودنمایی یا خودستایی داشته باشد، صلاحیت ها و ظرفیت های مخاطبان را در نظر نمی گیرد و به آن ها فخر فروشی می کند؛ اما می بینیم که ایشان (علیه السلام) از اخبار این علوم به عموم مردم، خودداری کرده و آن را به اهلش اختصاص می دهد.

۲-۳-۲. جلوگیری از رشد فهم مردم

یکی دیگر از مسائلی که می تواند به عنوان انگیزه امام علی (علیه السلام) از گفتن این نوع سخنان ذکر شود، بالابردن سطح آگاهی مردم و مسلمانان است. ایشان در خطبه ۳۲

معیارهای دینی و اخلاقی جامعه را دگرگون شده معرفی می‌کند؛ به گونه‌ای که مردم نه تنها از نادانی خود احساس رنج نمی‌کنند، بلکه برای اصلاح این وضعیت نیز نمی‌کوشند. در چنین وضعیتی اگر شخصی عالم و آگاه به علوم مختلف، حاکم چنین جامعه‌ای شود، آیا وظیفه‌ای نسبت به بالابردن سطح مردم نخواهد داشت. این موضوع به آن می‌ماند که طبیب ماهر و متخصصی به شهری وارد شود که مردم آن به بیماری‌های متعددی مبتلا شده‌اند، قطعاً وظیفه اخلاقی، اجتماعی و انسانی او ایجاب می‌کند که خود را به بهترین وجه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و برای درمان نزد او بروند. امیرمؤمنان علیه السلام نیز با همین انگیزه علم خود را عرضه می‌کند. دعوت به علم و آگاهی، در بخش‌های مختلفی از نهج البلاغه دیده می‌شود (برای نمونه: خطبه ۳، ۵، ۱۱۶، ۱۴۷ و ۱۴۷، ۵ و ۱۱۶).

۲-۴. انگیزه بخشی به سپاهیان و تضعیف روحیه دشمنان

بی‌شک یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط به جنگ، آمادگی روانی و روحیه معنوی سربازان در مقابله با دشمنان است. این امر باعث می‌شود که سربازان با اراده‌ای قوی‌تر و عزمی راسخ‌تر به میدان جنگ بروند و با شجاعت و با تمام قوا در مقابل دشمنان بایستند و چه بسا از اهمیت بسیار بالاتری نسبت به جنگ افزارها برخوردار باشد. ایجاد این مهم در جنگ برعهده حاکمان و فرماندهان لشکریان است. امام علی علیه السلام به عنوان فرماندهی آگاه و شجاع علاوه بر حضور شجاعانه در میدان نبرد، از سویی، با سخنانش روحیه و ایمان سربازان خود را تقویت کرده و از سوی دیگر، با رجزخوانی روحیه سربازان و فرماندهان دشمن را تضعیف می‌کرد. بنابراین بخشی از سخنان ایشان که در نخستین نگاه تفاخر به نظر می‌رسد، با مراجعه به فضا و سبب صدور مشخص می‌شود که در فضای جنگ و با اهدافی خاص گفته شده است.

به این ترتیب خطبه‌هایی از نهج البلاغه که در آن تعریف از خود وجود دارد و امام علی علیه السلام به شجاعت، علم و درایت و پیشینه خود اشاره کرده و در فضای دعوت به جنگ و جهاد گفته شده است، با هدفی نظامی و الهی ایراد شده و خودستایی مذموم به

شمار نمی‌آید؛ چنان‌که نمونه چنین سخنانی را در خطبه ۳۳، ۳۴ و ۶۶ می‌توان دید. در خطبه ۳۳ امام علی (علیه السلام) خود را طلایه دار و پیشتاز لشکر اسلام معرفی می‌کند؛ اما باید دانست که این خطبه در بصره و یا در ریزه (مفید، ۲۰۰۸: ۱/ ۲۴۷) قبل از جنگ جمل گفته شده است. در خطبه ۳۴ نیز که پس از اظهار دلتنگی از یاران خود که به یاری او بر نمی‌خیزند، فرموده است: «فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ ضَرْبٌ بِالْمَشْرِفَةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ وَ تَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَالْأَفْدَامُ» (خطبه ۳۴)، از آنجا که سبب صدور خطبه نشان می‌دهد که پس از پایان غائله خوارج و برای بسیج مردم به مبارزه با شامیان در نخيله کوفه ایراد شده، می‌توان گفت که این تهییج و تشویق برای دعوت به مبارزه و جنگ و جهاد بوده است. در خطبه ۶۶ نیز که فرموده: «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعَيْنِ اللَّهِ وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ فَعَاوِدُوا الْكَرَّ وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ»، به گفته مسعودی در هشتم صفر سال ۳۷ هجری در بحبوحه جنگ صفین ایراد شده است (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲/ ۳۸۰).

اما ناگفته پیداست که تضعیف روحیه دشمنان، اعم از سربازان و فرماندهان نیز یکی از تاکتیک‌های مهم جنگی است که تأثیر آن کم‌تر از بخش پیش گفته نیست. این نوع از سخنان در نامه‌هایی از نهج البلاغه که به معاویه نوشته شده به وضوح دیده می‌شود؛ برای نمونه در نامه ۱۰ که امام علی (علیه السلام) قبل از جنگ صفین، خطاب به معاویه می‌فرماید: «فَأَنَا أَبُو حَسَنِ قَاتِلُ جَدِّكَ وَأَخِيكَ وَخَالِكَ شَدْخاً يَوْمَ بَدْرٍ وَذَلِكَ السَّيْفُ مَعِيَ وَبِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي»، دل هر فرمانده و جنگاوری به لرزه درمی‌آید. شکل دیگری از این مسئله همچنین در نامه‌های ۲۸ و ۶۵ دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

فضای صدور سخنان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه نشان می‌دهد که بخشی از سخنان ایشان که به گفته برخی از نویسندگان، موهوم فخر فروشی است، نه تنها با انگیزه فخر و مباحات گفته نشده، بلکه برای بیان حقایق و یادآوری کمالات خود و اهل بیت (علیهم السلام) ایراد شده است. همچنین امام این سخنان را عطیه‌ای الهی می‌دانسته یا حاصل تعلیم

پیامبر ﷺ بوده است و هدف و انگیزه ایشان از بیان این سخنان، دعوت، تشویق و راهنمایی دیگران به راه حق بوده است. جایگاه و نقش امام علی (علیه السلام) در هدایت و رشد جامعه اسلامی و نیز شرایط فکری، اعتقادی و اجتماعی جامعه و سیاست‌های حاکمان پیشین برای محدودیت ایشان، ضرورت معرفی خود و دفع شبهات به وسیله امام علی (علیه السلام) را ایجاب کرده است. به عبارت دیگر، محدودیت اهل بیت (علیهم السلام) و منع نقل روایات به ویژه در فضائل و مناقب آنان از سویی و از سوی دیگر تبلیغات شدید برای تخریب شخصیت امام علی (علیه السلام) به ویژه از سوی معاویه باعث شد که ایشان مجبور شود در چند محور برای هدایت و رشد جامعه و مردم، به معرفی خود و اهل بیت (علیهم السلام) بپردازد و مردم را به تبعیت از آنان فراخواند.

این محورها عبارت‌اند از:

- معرفی خود به عنوان یکی از اهل بیت (علیهم السلام): این نوع از معرفی بیشتر با ضمیر متکلم مع‌الغیر انجام می‌شود؛

- اشاره به رابطه نزدیک خود با پیامبر اکرم ﷺ: بیشتر با ضمیر متکلم وحده (أنا، ی)؛

- دفاع از خود در برابر تبلیغات مخرب دشمنان به ویژه معاویه: بیشتر با ضمیر متکلم وحده و گاه با مع‌الغیر (نحن، نا)؛

- ذکر شجاعت‌ها و پیشینه حضور در جنگ‌ها: برای انگیزه بخشی به سپاهیان خود و تضعیف روحیه دشمن.

البته واضح است که محورهای گفته شده برای این سخنان، مانعة الجمع نیست و ممکن است سبب صدور سخنی بیش از یک محور باشد؛ یعنی امام (علیه السلام) چندین مسئله را در نظر بگیرد و در یک سخن به همه آن‌ها پاسخ دهد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آقادوستی، الهام و مهدی مطیع، «تبیین افتخارات حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه و واکاوی چرایی آن‌ها»، فصلنامه پژوهش‌های نهج البلاغه، سال هجدهم، شماره ۶۲، ۱۳۹۸ ش.

۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاريخ، دار الصادر، بیروت، ۱۹۶۵م.
۵. ابن عبد البر، یوسف، الاستیعاب، دار الجیل، بیروت، ۱۹۹۲م.
۶. ابن منظور، محمد، لسان العرب، دار الصادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۷. ابن میثم بحرانی، میثم، شرح نهج البلاغه، دفتر نشر الكتاب، تهران، ۱۴۰۴ق.
۸. اسعد، طارق، علم أسباب ورود الحديث، دار الحزم، بیروت، ۲۰۰۱م.
۹. انصاریان، حسین، ترجمه نهج البلاغه، دارالعرفان، قم، ۱۳۸۸ش.
۱۰. تمیمی آمدی، عبد الواحد، غرر الحكم ودرر الكلم، دار الكتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.
۱۱. تهرانی، مجتبی، اخلاق الهی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، ۱۳۸۱ش.
۱۲. جحاف، یحیی، ارشاد المؤمنین الى معرفة نهج البلاغة المبین، دلیل ما، قم، ۱۳۸۰ش.
۱۳. جمشیدی ها، غلامرضا و دیگران، «پروپاگاندای بنی امیه علیه خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)»، شیعه شناسی، سال نهم، شماره ۳۵، ۱۳۹۰ش. ص ۷-۴۴.
۱۴. حر عاملی، محمد، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، اعلمی، بیروت، ۱۴۲۵ق.
۱۵. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۱ق.
۱۶. حلی، حسن، المحتضر، منشورات المطبعة الحیدریه، نجف، ۱۹۵۱م.
۱۷. حنفی دمشقی، سید ابراهیم، البیان والتعریف فی أسباب ورود الحديث الشریف، مطبعة البهاء، حلب، ۱۳۲۹ق.
۱۸. خضری، علی، «نگرشی بر فخریات امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه (اسباب و انگیزه ها)»، فصلنامه پژوهش نامه نهج البلاغه، سال ششم، شماره ۲۴، ۱۳۹۷ش.
۱۹. خویی، حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، مكتبة الإسلامية، تهران، ۱۴۰۰ق.
۲۰. داوری چلقائی، احد، «فضای فرهنگی - اجتماعی صدور خطبه های نهج البلاغه»، مطالعات تفسیری، سال یکم، شماره ۱، ۱۳۸۹ش. ص ۱۲۱-۱۴۱.
۲۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۰ش.
۲۲. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، دار العلم - دار الشامیه، دمشق - بیروت، ۱۴۱۲ق.
۲۳. ریاحی مهر، باقرو سید عیسی مسترحمی، «نقش فضای صدور در نهج البلاغه»، پژوهش نامه نهج البلاغه، سال سوم، شماره ۱۱، ۱۳۹۴ش. ص ۱۱۵-۱۳۲.
۲۴. حسینی خطیب، سید عبدالزهراء، مصادر نهج البلاغه و آسانید، دار الزهراء، بیروت، ۱۹۸۸م.
۲۵. سید رضی، محمد، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، دار الهجرة، قم، بی تا.

۲۶. سیوطی، عزالدین، *أسباب ورود الحديث أو اللمع في أسباب ورود الحديث*، دار الفكر، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۲۷. شمس الدین، ذهبی، *میزان الاعتدال*، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۸۲ق.
۲۸. شهرستانی، سید علی، *منع تدوین الحديث*، مؤسسة الرافد، قم، ۱۴۳۰ق.
۲۹. صدوق، محمد، *امالی*، کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ش.
۳۰. صفار، محمد. *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
۳۱. طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ق.
۳۲. طبری، محمد، *تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)*، دار التراث، بیروت، ۱۹۶۷م.
۳۳. طوسی، محمد، *الأمالی*، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق.
۳۴. عاملی، حسین جمعه، *شروح نهج البلاغة*، مطبعة الفكر، بیروت، ۱۳۶۱ق.
۳۵. عاملی، سید جعفر، *الصحيح من سيرة الإمام علی عليه السلام*، المركز الإسلامي للدراسات، بیروت، ۱۴۳۰ق.
۳۶. عاملی، سید جعفر، *الصحيح من سيرة النبي الأعظم*، دار الحديث، قم، ۱۴۲۶ق.
۳۷. عسکری، مرتضی، *نقش ائمه در احیای دین*، مرکز فرهنگی انتشارات منیر، تهران، ۱۳۸۲ش.
۳۸. غزالی، محمد، *إحياء علوم الدين*، دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۲۶ق.
۳۹. رازی، فخر الدین محمد، *مفاتيح الغيب*، دار الإحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۴۰. فیض کاشانی، محسن، *المحجة البيضاء*، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.
۴۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ق.
۴۲. مجلسی، محمد، *بحار الأنوار*، دار الإحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۴۳. معادیخواه، عبدالمجید، *خورشید بی غروب*، نشر ذره، تهران، ۱۳۷۹ش.
۴۴. معارف، مجید، *تاریخ عمومی حدیث*، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۷ش.
۴۵. مفید، محمد، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، بیروت، ۲۰۰۸م.
۴۶. مکارم شیرازی، ناصر، *پیام امام*، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۷۵ش.
۴۷. موسوی، سید صادق، *تمام نهج البلاغة*، الدار الإسلامية، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۴۸. موسوی گرواردی، سید علی، *ترجمه نهج البلاغة*، قدیانی، تهران، ۱۳۹۴ش.
۴۹. نراقی، احمد، *معراج السعاده*، هجرت، قم، ۱۳۷۸ش.
۵۰. نراقی، محمد مهدی، *جامع السعادات*، اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۶ش.
۵۱. نصیری، علی، «سیمای امیرالمؤمنین علیه السلام از منظر نهج البلاغة» *مجله شیعه شناسی*، سال سوم، شماره ۱۰، ۱۳۸۴ش. ص ۵۷-۸۴.
۵۲. واکدی، محمد، *المغازی*، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۵۳. ورام، مسعود، *تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام)*، مكتبة فقيه، قم، ۱۴۱۰ق.